

تجزیه و تحلیل تأثیر اندیشه نئو اوراسیاگرایی بر سیاست خارجی روسیه در بحران اوکراین ۲۰۱۴

علی علی حسینی^۱

حسن آئینه وند^۲

در سال‌های اخیر تفکر اوراسیاگرایی بیش از هر اندیشه دیگری به سیاست خارجی روسیه به‌ویژه در مناطق خارج نزدیک جهت می‌دهد. این اندیشه بر این باور است که باید در برابر جهان تک‌قطبی ایستاد. به عقیده ولادیمیر پوتین در عصر حاضر، «بهار روسیه» رسیده است و این کشور می‌بایست با دنبال کردن تفکر اوراسیایی، هویت از دست‌رفته خود را احیا کند و یک بار دیگر مناطق از دست‌رفته را به زیر پرچم بزرگ و باشکوه روسیه درآورد. وی در دوره جدید آشکارا و رادیکال‌تر از گذشته از تقابل با غرب و حفاظت از مناطق نفوذ خود استقبال می‌کند؛ مسئله‌ای که در جریان بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ به‌خوبی آشکار شد. بحران اوکراین نشان داد که نظریه اوراسیاگرایی به مرحله عملیاتی شدن، رسیده است و روسیه مسیر بازگشت به شکوه و عظمت دوران تزاری و اتحاد جماهیر شوروی را در پیش گرفته است.

این مقاله به دنبال بررسی تأثیر اندیشه اوراسیاگرایی و ژئوپلیتیک به مسائل بین‌المللی در جریان بحران اوکراین است لذا سوال اصلی مقاله این است که رویکرد نئو اوراسیاگرایی روسیه چه تأثیری بر مواجهه این کشور با بحران اوکراین گذاشت؟ و این مواجهه تا چه اندازه متأثر از تفکرات نئو اوراسیاگرایی و ژئوپلیتیک است؟ فرضیه‌ای نیز طرح می‌گردد که الزامات ژئوپلیتیک روسیه، هویت متمایز روسی، تفکر نئو اوراسیاگرایی و محاصره ژئوپلیتیک مسکو توسط ناتو، عوامل اصلی اتخاذ رویکرد سخت‌گیرانه روسیه در قبال بحران اوکراین می‌باشد که موجب اجتناب‌ناپذیری این بحران شده است.

واژگان کلیدی: ژئوپلیتیک، نئو اوراسیاگرایی، قدرت بزرگ هنجارمند، بحران اوکراین و فدراسیون روسیه.

^۱. نویسنده مسئول، استادیار دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

Email: Ali.alihosseini@gmail.com

^۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

Email: ainehvand_hassan@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۱۴ و تاریخ پذیرش: ۹۴/۹/۲

مقدمه

خلا جهان‌بینی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با دکترین‌های جهان‌بینانه مختلفی پر شد که اصطلاحات دوگینی^۱ در اوراسیاگرایی یکی از آنها بود. در این دیدگاه، اوراسیاگرایی باید نه فقط به یکپارچه‌سازی شوروی تحت نامی نوین تبدیل شود، بلکه به شبکه امپراتوری بینجامد که روسیه را حتی قدرتمندتر از شوروی سابق کند (شلاپنتوخ، ۱۳۹۴: ۳۱). این تفکر پس از آن که روسیه پساشوروی تحت تأثیر تحولات فزاینده منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرا گرفت، پررنگ شده است. تحولاتی که تهدیدها و فرصت‌ها را پیش روی این کشور قرارداد که زمینه‌ساز ضرورت بازتعریف جایگاه و نقش آن در عرصه خارجی را فراهم آورد. در این دوران روسیه و غرب به رهبری ایالات متحده در حوزه‌ها و ابعاد مختلفی به رویارویی و چالش بر سر موضوعات مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی پرداخته‌اند. وقوع انقلاب‌های رنگی در آسیای مرکزی و قفقاز، حساسیت روس‌ها را نسبت به حضور غرب در حیاط خلوت خود بیشتر کرد. در این میان، بحران اوکراین از حساسیت بیشتری برخوردار است. موقعیت خاص ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک این کشور موجب شده که هر کدام از قدرت‌ها برای دسترسی و نفوذ در این منطقه به دنبال فرصت‌های مناسبی باشند. این فرصت با شروع اعتراضات داخلی در اواخر سال ۲۰۱۳ فراهم شده است. اوکراین کشوری است که در یکی از استراتژیک‌ترین نقاط دنیا واقع شده است که حائل میان روسیه و اتحادیه اروپا است و نیز دالان انتقال انرژی به اروپا محسوب می‌شود. روسیه تلاش می‌کند کنترل و نفوذی را که در دوران «جنگ سرد» بر کشورهای نزدیک مرزهای خود داشته را دوباره به دست بیاورد و تلاش کرده است در قامت یک بازیگر مستقل بین‌المللی، نقش مهمی در تحولات جهانی به‌ویژه در هارتلند جدید «بالکان-اوراسیا»^۲ ایفا کند. نکته اینجا است که غرب و آمریکا نیز سعی در محاصره ژئوپلیتیک روسیه را دارند. این حس ناامنی از ناحیه غرب برای روسیه باعث شده که پوتین اوکراین را در چارچوب یک تحلیل تاریخی - ژئوپلیتیک بخش جدانشدنی خاک خود بداند و جدایی آن را واقعه‌ای دردناک و غیرقابل پذیرش توصیف کند. الحاق کریمه به روسیه در راستای همین اندیشه ژئوپلیتیک درک می‌شود و این رویداد را باید سرآغاز خط فکری نئو اوراسیاگراها در دستگاه سیاست خارجی مسکو دانست که در

^۱. Dugin's expressions

^۲. The Eurasian - Balkans

پی احیای دوران عظمت روسیه می‌باشند. این موارد نشان می‌دهد که روحیات رهبران روس در یک دهه اخیر از جنس روحیات سیاستمداران تزاری سابق است؛ تزارهایی که علاقه زیادی به فتح و غلبه داشتند. با توجه به این موارد سوال مقاله این است که رویکرد نئواوراسیاگرایی روسیه چه تأثیری بر مواجهه این کشور با بحران اوکراین گذاشت؟ و این مواجهه تا چه اندازه متأثر از تفکرات نئواوراسیاگرایی و ژئوپلیتیک است؟ در پاسخ به این پرسش این فرضیه مطرح می‌شود که عامل اصلی رویکرد سخت‌گیرانه روسیه در قبال بحران اوکراین کسب و افزایش قدرت در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی است که اتخاذ این مسیر متأثر از ملاحظات تاریخی در وجود حس نامانی روس‌ها از تعرض غرب به مرزهای روسیه، الزامات ژئوپلیتیک روسیه، هویت متمایز روسی، تفکر نئواوراسیاگرایی و محاصره ژئوپلیتیک توسط ناتو می‌باشد که باعث شده بحران اوکراین اجتناب‌ناپذیر شود. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی به ارزیابی متغیرها پرداخته است.

چارچوب نظری؛ ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک که معادل فارسی آن «سیاست جغرافیایی» است از جمله اصطلاحات رایج در مباحث سیاسی است که سعی دارد رفتارهای سیاسی را برحسب محیط طبیعی توضیح دهد (Plano and Olton, 1998:98). این واژه اولین بار توسط رودلف کیلن^۱ استاد سوئدی علوم سیاسی در ۱۸۹۹ ابداع شد که معمولاً بر دیدگاه واقع‌بینانه‌تر به سیاست بین‌الملل که تأکید خاصی بر نقش قلمرو و منابع به وضعیت شکل‌دهی کشور دارد دلالت داشت (دادس، ۱۳۹۰:۳۸). در یک تعریف کلی ژئوپلیتیک را علم مطالعه روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از تلفیق آنها با یکدیگر می‌دانند (حافظ نیا، ۱۳۹۰:۳۷). پیتر تایلور^۲ جغرافیدان سیاسی مشهور انگلیسی در تعریفی دیگر می‌گوید، «ژئوپلیتیک علم مبتنی بر مطالعه توزیع جغرافیایی قدرت بین کشورهای جهان به‌خصوص رقابت بین قدرت‌های بزرگ و اصلی است» (Taylor, 1993:330). بر اساس این تعاریف، ژئوپلیتیک اموری مانند ساختار و کارکرد قدرت، همگرایی و واگرایی، تصمیم‌گیری، بحران، حوزه نفوذ، نزاع، سلطه، صلح و همکاری، منابع و محیط‌زیست، منافع ملی، فضا، قدرت ملی، امنیت و ثبات ملی،

¹. Rudolph Killen

². Peter Taylor

روابط فضایی، توسعه و رفاه و جهان‌گرایی و نظایر آن جملگی مفاهیم کلی و پایدار هستند را شامل می‌شود که تصویری کلان را مجسم می‌کند و روش ارتباط تحولات محلی و منطقه‌ای با نظام بین‌المللی به‌عنوان یک کل را پیشنهاد می‌دهد. (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۳۹).

در دوران پس از جنگ سرد، تصویر جدید جهان ژئوپلیتیک همراه با بسیاری از دیگر موضوعات بین‌المللی همراه شد که در حال حاضر در خصوص نقشه سیاسی جهان بحث می‌کند و تصویری کلان در نحوه ارتباطات تحولات محلی و منطقه‌ای با نظام جهانی را بیان می‌کند. به بیانی دیگر، ظهور مسائلی نظیر تروریسم، محیط‌زیست، گسترش سلاح‌های هسته‌ای، برخورد تمدن‌ها و موضوعات اقتصادی در اولویت ژئوپلیتیک این دوران قرار گرفته است. این تغییر رویه به خصوص در مورد مسائل اقتصادی به‌گونه‌ای است که امروزه به نظر می‌رسد، تمامی افراد بشر بر این اعتقاد هستند که روش‌های اقتصادی جایگزین روش‌های نظامی گردیده و در همین راستا سرمایه‌های قابل مصرف به‌جای توان نظامی، نوآوری‌های غیرنظامی به‌جای پیشرفت‌های فنی نظامی و بازارها به‌جای پادگان‌ها قرار گرفته‌اند (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۹۰)؛ بنابراین زمانی که یک منطقه جغرافیایی به هر نحوی از یکسری عناصر فیزیکی آشکار تأثیرگذار در عرصه بین‌المللی بهره‌مند باشد به‌صورت منطقه‌ای ژئوپلیتیک ظاهر می‌شود؛ حال اگر این مناطق با عوامل ژئواکونومیک نیز منطبق گردد، آن مناطق موقعیت بین‌المللی منحصربه‌فردی خواهند یافت و در نتیجه نقش مهمی در تدوین راهبردهای سیاست خارجی قدرت‌های جهانی برای شکل دادن نظم جدید و یا به چالش کشیدن نظم موجود پیدا خواهند کرد (عطایی، شیبانی، ۱۳۹۰: ۱۳۲). این مناطق در جهان امروز مورد توجه ویژه هستند و می‌توانند در صورتی که تحت کنترل قدرتی غیر از قدرت منطقه‌ای قرار گیرند در ایجاد ناامنی، تهدید، مهار و فشار متمر ثمر واقع گردند. ناامنی در این مناطق می‌تواند به‌سرعت به خارج از منطقه گسترش یابد و چه‌بسا امنیت جهانی را با خطر مواجه سازد. آشکار است که درگیری و منازعه در این مناطق تفاوت بسیاری با مناطقی دارد که درجه پایین‌تری از اهمیت را دارند (مجتهدزاده و ربیعی، ۱۳۸۸: ۱۸). لذا یکی از مؤلفه‌های مهم در شناخت رفتار سیاست خارجی کشورها بخصوص قدرت‌های جهانی معرفت و آگاهی از صحنه است که این شناخت از طریق ژئوپلیتیک با بررسی عوامل تشکیل‌دهنده قدرت ملی، علایق گوناگون بازیگران و ریشه‌یابی بحران‌های منطقه‌ای مهیا می‌گردد که درک لازم برای شناخت را به وجود می‌آورد.

در خصوص اوکراین که موضوع مورد بحث این مقاله است این گفته برژینسکی^۱ که «اوکراین در اروپای شرقی یک فضای مهم و جدید پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در صحنه اوراسیایی است که به صرف حضورش به عنوان یک واحد مستقل در تحولات روسیه تأثیرگذار است»؛ به خوبی اهمیت خاص ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک این کشور در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی را آشکار می‌سازد. در این مقاله نیز سعی بر این است که از منظر این نظریه به تبیین سیاست خارجی روسیه در بحران ۲۰۱۴ اوکراین پرداخته شود. چراکه نگارندگان معتقد هستند که در مسیر غالب شدن اندیشه‌های نئو اوراسیاگرایی، انگاره‌های ژئوپلیتیک نقش برجسته‌ای را در شکل‌دهی رفتار سیاست خارجی مقامات کرملین به‌ویژه در مناطق راهبردی روسیه به خود اختصاص داده‌اند.

چرخش در سیاست خارجی روسیه؛ از انفعال‌گرایی تا عمل‌گرایی تهاجمی

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، فرایند تصمیم‌سازی سیاست خارجی روسیه در دهه ۹۰ دچار نوعی هرج و مرج شد و دوره‌ای از آشفتگی شدید را پشت سر گذاشت. تحولات این دوران حاکی از پیشرفت‌های سیاسی، اقتصادی و ژئوپلیتیک غرب و هم‌زمان عقب‌ماندگی روسیه در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و عدم واکنش‌های فعال در مقابل غرب بود. کشمکش نهادها، احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی بر سر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی برای کسب قدرت موجب ورود تفکرات مختلف از جمله «یورو آتلانتیسم»^۲ و «یورو آسیانیسم»^۳ به کرملین شد. یورو آتلانتیسم یا غرب‌گرایی تلاشی برای مشابهت دادن ارزش‌های روسی و غربی بود که غرب را نه نقطه مقابل بلکه شریک روسیه می‌پنداشت (Tsygankov a & Tsygankov p, 2004:6). به قدرت رسیدن بوریس یلتسین^۴ فرصت را برای آن بخش از نخبگان روسی که اقتدار روسیه را در خانه اروپایی جستجو می‌کردند، فراهم کرد تا به عرصه سیاست‌گذاری پای گذارند. نگاه به غرب و روی آوردن و ادغام شدن در نهادها و ساختارهای حیات‌بخش نظم لیبرال در دستورکار نخبگان

¹. Zbigniew Brzezinski

². Euroatlantism

³. Eurasianism

⁴. Boris Yeltsin

حاکم قرار گرفت (دهشیار، الف، ۱۳۹۳: ۱۸۳). آندره کوزیرف^۱، وزیر خارجه روسیه چهره شاخص این گفتمان بود. به اعتقاد وی، «دوستی با کشورهای ثروتمند و دموکراتیک غربی از هم‌آغوشی برادرانه با رژیم‌های فقیر و استبدادی بهتر است». وی سعی داشت نگاه خوش‌بینانه‌ای را نسبت به غرب به وجود بیاورد (زارعی، ۱۳۹۱: ۵۹). سیاست‌های یلتسین و کوزیرف، موجب از بین رفتن جایگاه روسیه در عرصه بین‌الملل شد و با استمرار رویکرد تهاجمی غرب و روند ناامیدی از تعامل جدی غرب به تدریج نفوذ این گروه کاهش یافت و موجب رشد گروه‌های مخالف شد و بهانه مناسبی برای چیرگی «یوروآسیانیست‌ها» فراهم آورد. آرزوی تحقق مجدد قدرت گذشته روسیه در اندیشه اوراسیاگرایان قرار دارد. این گروه با در نظر داشتن ویژگی‌های ژئوپلیتیک روسیه و میراث تاریخی آن به نقش متفاوت این کشور بها می‌دهند. نظرات سرگی استانکوویچ^۲، مشاور سابق یلتسین در این زمینه قابل ذکر است، وی نیاز روسیه به یک رسالت تاریخی را مطرح می‌کند که فراتر از فرصت‌طلبی‌های ملی‌گرایان است و به ایفای نقش پل ارتباطی بین شرق و غرب تأکید دارد. این نخبگان در نگرشی آرمان‌گرایانه به تاریخ روسیه، آن را مورد تهاجم مستمر از خارج می‌بینند. تجاوز مغول‌ها، حمله ناپلئون و هیتلر توجه اوراسیاگرایان را به خود جلب کرده است. این گروه بر ضرورت حفظ منافع قوم روس در محدوده خارج نزدیک تأکید ویژه‌ای دارند (کولایی، ۱۳۹۲: ۲۵۲-۲۵۵). از نگاه آنها هرچند همکاری با غرب در افزایش شاخص‌های قدرت روسیه تأثیرگذار بود، اما این تعامل با شرق است که سبب حفظ استقلال روسیه در مقابل دنیای غرب می‌شود (Sergunin, 2004: 22). یوگنی پریماکوف^۳ از اصلی‌ترین چهره‌های این تفکر محسوب می‌گردد. وی نگاه خوبی به غرب نداشت و معتقد بود که روسیه باید جایگزینی برای آن پیدا کند. وی داشتن روحیه ضدغربی را اساس بازگشت هویت روسی می‌دانست. پریماکوف و طیف هم‌اندیش وی با ایده نظام تک‌قطبی مورد ادعای آمریکا موافق نبود و ضمن تلاش برای تقویت موقعیت منتقدان این نظام، نظریه نظام چندقطبی را تبلیغ می‌کردند. آنها ضمن تأکید بر هویت متفاوت فرهنگی و ژئوپلیتیک روسیه بر آن بودند که راهبرد سیاست خارجی این کشور نه بر اساس آرمان تبدیل شدن به جزئی از دنیای غرب،

¹. Andrei Kozyrev

². Sergei Stankovic

³. Yevgeny Primakov

بلکه باید بر اصل تبدیل آن به یک قطب قدرت مستقل از نظام چندقطبی ابتناء یابد (نوری، ۱۳۸۹: ۱۲). البته این تفکر اهمیت حفظ روابط خوب با غرب را انکار نمی‌کند و نسبت به ورود روسیه به ساختارهای دفاعی و اقتصادی بخش پیشرفته جامعه جهانی نیز اعتراضی نداشت (زارعی، ۱۳۹۱: ۶۱). به‌طور کلی این دهه از سیاست خارجی روسیه را تحت عنوان «دوران فلج»^۱ نام می‌برند که روسیه به دولتی نامطمئن با اهدافی نامشخص در سیاست خارجی تبدیل شده بود، اما روی کار آمدن ولادیمیر پوتین^۲ در سال ۲۰۰۰ نقطه عطفی در تاریخ معاصر روسیه به شمار می‌آید. آغاز ریاست جمهوری وی با افزایش قیمت جهانی نفت همراه بود که موجب شد، وی بتواند وضعیت داخلی و امنیت اجتماعی روسیه را ثبات بخشد و سیاست خارجی این کشور را از حالت انفعال خارج کند. پوتین از آغاز تشکیل دولت، بازیابی جایگاه روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ را در دستور کار خود قرارداد (عطایی و تفتیان، ۱۳۹۳: ۲۹۴). وی با قبول جایگاه و توانمندی‌های روسیه سعی در بازتعریف هویت روسی در نظام بین‌الملل با ملاحظه نوسازی اقتصادی، کسب جایگاه شایسته در رقابت جهانی و بازسازی جایگاه این کشور به‌عنوان یک قدرت بزرگ را مبنای سیاست خارجی خود قرارداد و برای تحقق این سیاست‌ها «نظریه قدرت بزرگ مدرن هنجارمند» را به‌عنوان راهبرد جدید سیاست خارجی مطرح کرد که با رویکردی عمل‌گرایانه به تحقق این اهداف اقدام کرده است (زارعی، ۱۳۹۱: ۷۵). پوتین از آغاز ریاست جمهوری تا سال ۲۰۰۶ با توجه به عرصه محدود مقدرات روسیه در محیط خارجی راهبرد «مقاومت مثبت»^۳ بر اساس رویکرد عمل‌گرایی محافظه‌کارانه را در دستور کار خود قرارداد. وی در این دوره عدم تقابل و امتیازگیری را در روابط با غرب مورد توجه قرار داد. نمونه‌های آن را می‌توان در همراهی با آمریکا در جنگ افغانستان، عدم واکنش جدی به جنگ عراق و عدم مخالفت سخت به همکاری‌های نظامی آمریکا و گرجستان ملاحظه کرد (Harutyunyan, 2007:11). اما رویکرد پوتین از سال ۲۰۰۶ به بعد دچار تحول گشت. وی در این دوره با اتخاذ رویکرد «عمل‌گرایی تهاجمی»^۴ با تکیه بر دستاوردها و موفقیت‌های خود در حوزه‌های سیاسی و نظامی و به‌خصوص اقتصادی به مقابله آشکار با توسعه‌طلبی‌های آمریکا و نظم تک‌قطبی روی

¹. During Paralysis

². Vladimir Putin

³. Positive Resistance

⁴. Aggressive Pragmatism

آورد. شروع این تحول در سخنرانی او در اجلاس امنیتی مونیخ بود که به تندی یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را مورد انتقاد قرار داد (Haukkala, 2008:43).

در مارس ۲۰۰۸ دمیتری مدودف^۱ جانشین پوتین در روسیه شد. بسیاری بر آن هستند که مدودیف یک پوتین کوچک و ادامه‌دهنده همان سیاست‌ها در عرصه داخلی و خارجی روسیه است. وی نیز بر اساس همان سیاست چندجانبه‌گرایی مبتنی بر رویارویی با نظام تک‌قطبی به توسعه روابط خود با دیگر قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل اقدام نمود (رضایی، ۱۳۸۹:۶۰). یک‌دست بودن سیاست خارجی روسیه از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ خالی از مشکل نیست ولی این دوران گواه التزام رهبران روسیه به اصول عمل‌گرایی است. البته از نیمه دوم این دوران و با توجه به تحولاتی مانند جنگ گرجستان، عضویت اوکراین در ناتو و تنش‌ها در مورد سپر دفاع موشکی، راهبرد خارجی این کشور به گرایش‌های ژئوپلیتیک مآبانه تغییر مسیر داده است. سیاست خارجی روسیه در این دوران بر عمل‌گرایی، استقلال، اعتماد به نفس و مقابله بانظم تک‌قطبی آمریکا پیش رفته است. در دوره‌ای با انتقاد از سیاست‌های ایالات‌متحده بدون رویارویی با دنیای غرب و حتی دادن امتیازات در حوزه خارج نزدیک خود به آمریکا و در دوره‌ای دیگر مخالفت آشکار و صریح با قبول پرداخت هزینه در برابر هژمونی آمریکا به عرض‌اندام در سیاست بین‌الملل پرداخته است. این کشور نظام بین‌الملل چندقطبی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی را می‌خواهد. روس‌ها دیگر خود را صرفاً یک قدرت منطقه‌ای نمی‌دانند، بلکه خود را شایسته حضور در مدیریت مسائل جهانی و استراتژیک می‌دانند.

با روی کار آمدن مجدد پوتین در سال ۲۰۱۲ سیاست خارجی روسیه با توجه به تحولات بین‌المللی به‌ویژه بحران‌های خاورمیانه و به‌طور خاص وقوع بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴، یک شگفتی بزرگ برای کارشناسان خارجی و سیاستمداران در سیاست‌های روسیه به وجود آمد. در حالی که برخی استدلال می‌کنند که روسیه درگیر یک برهه زمانی خطرناک شده ولی دیگران استدلال می‌کنند که کرملین راهبرد سیاست خارجی روسیه قدرتمند بزرگ را برای بازگشت به قدرت گذشته خود در پیش گرفته است که در این راهبرد تقویت مواضع ژئوپلیتیک با هدف بازیابی نفوذ از دست‌رفته خود در عرصه جهانی، مورد

^۱. Dmitry Medvedev

تأکید قرار دارد (Koshkin, 30 November 2015). الحاق کریمه به روسیه و حمایت از معترضان در شرق اوکراین منجر به این شد که بسیاری از ناظران به این نتیجه برسند که یک تغییر اساسی در سیاست خارجی کرملین به وجود آمده است. نتیجه‌گیری جدید این بود که سیاست خارجی روسیه یک تغییر چارچوب فکری از سیاست خارجی دولت‌محور به سیاست خارجی معطوف به قومی- ملی محور قرار گرفته است. پوتین تلاش‌های خود را برای به دست گرفتن سرزمین‌های بیشتر در اوراسیا و اروپا برای کسب برتری در اوراسیا در پیش گرفته و همانند ملی‌گرایان دهه ۹۰ به رویکردهای ژئوپلیتیک بخصوص در حوزه جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی برای نفی یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و کسب جایگاه برتر در نظام بین‌الملل روی آورده است (Tsygankov, 2015: 280). به نظر می‌رسد با ورود مجدد پوتین به کرملین رقابت آشکار با دنیای غرب بیش از پیش تجلی پیدا کرده است. تنش به وجود آمده روس‌ها با آمریکایی‌ها در بحران‌های جهانی به‌طور مشخص اوکراین و سوریه و تصمیم این کشور به مداخله نظامی و الحاق کریمه و همچنین ورود به سوریه، جملگی بیانگر چرخش در سیاست خارجی روسیه به سمت اندیشه‌های اوراسیاگرایان و ملی‌گرایانی دهه ۹۰ میلادی را دارد. اندیشه‌ای که البته با ورژن جدید و با مدنظر قرار دادن ملاحظات ژئوپلیتیک در عصر جغرافیای نوین سیاسی با هدف جایگزینی چندجانبه‌گرایی به‌جای یک‌جانبه‌گرایی و پذیرش نظم برآمده از همین نظام می‌باشد.

نگاهی کلی به اصول سیاست خارجی روسیه در خارج نزدیک

اصول سیاست خارجی روسیه قطب‌نمای حرکت این کشور در صحنه سیاست بین‌الملل است. اسناد کلان سیاست خارجی این کشور که طی سال‌های گذشته منتشر شده، مبین خطوط کلی رفتارهای این کشور است. در «سند مفهوم سیاست خارجی روسیه»^۱ که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد بر دورنمای روابط روسیه با دنیای خارج، همکاری‌های چندجانبه با رویکردهای مشارکتی و مقابله با تهدیدهایی که علیه روسیه در اولویت قرار می‌گیرند، مانند؛ منازعه در نزدیکی مرزهای روسیه تأکید شده است. این سند به صراحت اعلام می‌کند که هرگونه جهت‌گیری روسیه می‌بایست در محدوده تعلقات ژئوپلیتیک اوراسیایی این کشور

^۱. Russian foreign policy concept document

اتخاذ گردد (Kassianov, 2001:825). در نسخه جدید این سند در ژانویه ۲۰۰۸، بر نقش آفرینی بیشتر مسکو در اقتصاد و سیاست جهانی، رد نظم بین‌المللی تک‌قطبی و بر جایگاه روسیه در بنیان‌گذاری نظم بین‌المللی جدید اشاره می‌شود. در همین سند بر اینکه روسیه بزرگ‌ترین قدرت اوراسیایی است که باید بتواند بر محدوده خارج نزدیک خودش تسلط و نفوذ کافی را داشته باشد، تأکید شده و جایگاه آن به‌عنوان یکی از قدرت‌های رهبری‌کننده جهان نیز تقویت شده است (Foreign Policy Concept, 2008:13). تنها یک ماه پس از تصویب آن دیمیتری مدویدف، رئیس‌جمهور روسیه اعلام کرد: «جهان باید چندقطبی باشد و دوران یک‌جانبه‌گرایی به سر آمده است و جهان تک‌قطبی غیرقابل قبول است. ما می‌توانیم، یک نظم جهانی بر پایه همکاری به وجود بیاوریم و پذیرش اینکه یک کشور مانند ایالات متحده آمریکا حتی در صورت داشتن نفوذ بین‌المللی بخواهد تصمیمات را اخذ کند، غیرقابل قبول است و چنین جهانی ناپایدار و متهم به تهدیدهای جنگ است» (Baev, 2012:2). در سال ۲۰۱۰، اصول کلان سیاست خارجی روسیه به خصوص در دغدغه‌های نظامی به‌گونه‌ای بیان شده است که استفاده از نیروی نظامی در اراضی دولت‌های هم‌جوار با روسیه، نزدیک‌تر شدن زیرساخت‌های نظامی ناتو به مرزهای این کشور، پیدایش مراکز تنش قومی و فعالیت‌های گروه‌های تندرو مسلح بین‌المللی در نزدیکی مرزهای روسیه و متحدان آن به‌عنوان نگرانی‌های این کشور تأکید شده است (Doctrine Russian Military, 2010:3-5).

در جدیدترین نسخه آن در سال ۲۰۱۳ و ذیل اولویت‌های منطقه‌ای، بر توسعه همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه با کشورهای عضو سازمان کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، تقویت بیشتر همکاری‌ها با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به‌عنوان پایه‌ای برای افزایش تعامل منطقه‌ای و نگاه ویژه به روابط با اوکراین به‌عنوان یک شریک مهم برای پیشبرد اهداف منطقه‌ای روسیه تأکید شده است (Ruiz González, 2013:17-19). با توجه به این اسناد، هدف استراتژیک روسیه تبدیل شدن به یک قدرت جهانی مورداحترام همراه بانفوذ روسیه در مناطق جهان به‌خصوص در حیطات خلوت خود می‌باشد. با تصویب این اسناد نوعی اجماع میان گروه‌های مختلف در این کشور ایجاد شده که روسیه باید به‌عنوان یک ابرقدرت منطقه‌ای و به‌عنوان یک قدرت بزرگ جهانی شناخته شود. از سوی دیگر در این اسناد، ملی‌گرایی نوین روسی تحول یافته و نه بر حول محور ایدئولوژیک، بلکه بر حول محور منافع ملی و نفوذ

روسیه به عنوان یک بازیگر بین‌المللی می‌چرخد. در این ملی‌گرایی نوین به ایجاد یک هویت ژئوپلیتیک اوراسیایی متمایز با غرب و پررنگ شدن منطق ژئوپلیتیک با توجه به موقعیت جغرافیایی روسیه تأکید می‌شود.

پوتین نیز بر اساس این منطق ژئوپلیتیک حوادث اوکراین را ارزیابی می‌کند. وی در دنیایی زندگی می‌کند که به شدت تاریخی است و رفتارها متکی بر قیاس‌های تاریخی استوار است. پوتین به لحاظ شخصی، فردی شجاع، با اراده و مغرور به نظر می‌رسد. شری بلر^۱، همسر تونی بلر^۲، نخست‌وزیر سابق انگلیس در کتاب خاطرات خود می‌نویسد، «پوتین برای قوت فیزیکی ارزش بسیاری قائل است، چه برای خودش و چه برای کشورش»، تونی بلر هم وی را این‌گونه توصیف می‌کند، «رفتار وی مانند تزارها بود و من فکر می‌کنم سیاست‌های آنها در کل مثل سیاست‌های ما نیست». این موارد بازگوکننده این نکته است که مرد شماره یک سیاست روسیه در بیش از یک دهه اخیر دارای روحیاتی از جنس روحیات تزارهای روس است. تزارهایی که اشتهای سیری‌ناپذیری به فتح و غلبه داشتند (شاپوری، ۱۳۹۳: ۴۳-۴۴)؛ بنابراین مردان سیاست روسیه از ابتدای قرن بیست و یکم با هدف بازیابی قدرت خویش به سیاست‌گذاری پرداختند. آنها از ابتدای سال ۲۰۰۰ تا اجلاس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۰۷ با سیاست همگرایی نسبی با دنیای غرب به فرصت‌سازی داخلی و خارجی پرداختند و راهبرد مدارا در پیش گرفتند؛ اما در نیمه دوم این دوران به‌طور مشخص با شروع جنگ اوت ۲۰۰۸ گرجستان و در پی سیاست‌های غرب از جمله استقرار سامانه دفاع موشکی، عضویت جمهوری‌های بازمانده شوروی سابق در ناتو، راهبردهای سیاست خارجی خود را در مسیر تقابل با نظام تک‌قطبی قرار دادند و به سمت همکاری با دیگر قدرت‌های بزرگ برای ساختن نظم چندقطبی با پذیرش نقش روسیه در مدیریت مسائل جهانی گام برداشتند. در این بین وقوع بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ نقطه عطفی در تقابل روسیه با غرب به شمار می‌رود. روسیه با الحاق شبه جزیره کریمه به خاک خود جرعه بازگشت تفکرات ژئوپلیتیک بر سیاست خارجی را رقم زد.

1. Cherie Blair

2. Tony Blair

پاشنه آشیل روسیه

در رابطه با اقدامات روسیه در اوکراین و به‌ویژه الحاق کریمه باید ابتدا به هراس تاریخی روس‌ها از محور اوکراین اشاره کرد. در سال ۸۷۸ میلادی سرزمین تحت کنترل کی‌یف، روس نامیده می‌شد (روسیه کیفی)^۱ که متشکل از روسیه سفید، روسیه اروپایی و اوکراین بود. این محور از همان ابتدا خط مواجهه با تهاجم از جنوب و جنوب غربی بود. این واقعیت تاریخی نقش پررنگی در به وجود آمدن حس نا امنی روس‌ها داشته است. بر اساس همین آگاهی به نا امنی تاریخی است که به توسعه ارضی جایگاه استراتژیک اعطا کرده‌اند و با تکیه بر همین استدلال به توجیه تدافعی بودن اقدامات تهاجمی خود دست‌زده‌اند. اینکه چرا رهبران روسیه طی سده‌ها چنین اسیر تفکر ژئوپلیتیک بوده‌اند تا حدود زیادی به همین دغدغه‌های تاریخی در رویکرد روان‌شناختی نخبگان روسی بازمی‌گردد (دهشیار، الف، ۱۳۹۳: ۱۸۱). به‌عنوان مثال کارل هاسوفر^۲، مشاور آدولف هیتلر^۳ برای توسعه آلمان نازی ایده «فضای حیاتی»^۴ را مطرح کرد. تلاش برای کنترل بر اوراسیا هسته مرکزی این ایده بود به‌طوری‌که هیتلر از مرزهای جنوبی و غربی روسیه برای تسخیر مسکو پیش رفت (Kaddorah, 2014:4).

در زمان حاضر روسیه بزرگ‌ترین کشور جهان است. این کشور با بیش از ۱۷ میلیون کیلومتر مربع وسعت، حدود ۱۱/۵ درصد خشکی‌های زمین را به خود اختصاص داده که معادل ۱/۸ برابر مساحت آمریکا است. با توجه به ارتباط میان وسعت و اقتدار سیاسی این فاکتور یکی از عناصر مهم تأثیرگذار بر سیاست خارجی این کشور است. موقعیت ژئوپلیتیک روسیه در کنار تنوع قومی، نژادی و مذهبی در این کشور موجب پررنگ شدن نگرش امنیتی در سیاست خارجی‌اش شده که این احساس نا امنی و آسیب‌پذیری سرزمینی باعث شده که روسیه عقبه سیاست خارجی خود را نه بر پایه رقابت با آمریکا و یا منافع اقتصادی بلکه بر اساس احساس نگرانی و ترس از تهدیدهای محیطی و مشرف بر تمامیت ارضی خود تنظیم کند چراکه روسیه نمی‌تواند نگرانی‌های امنیتی خود را به‌ویژه در مرزهای جنوبی نادیده بگیرد (عمادی، ۱۳۸۹: ۶۸). بر همین اساس مقامات روس، الحاق زمین‌های مجاور خود را یک اقدام لازم و پیشگیرانه برای زنده ماندن در محیط رقابت بین‌المللی می‌دانند. روسیه حمله

^۱ Kievan Russia

^۲ Karl Haushofer

^۳ Adolf Hitler

^۴ The Living Spaces

ناپلئون^۱ و هیتلر از طریق دروازه غربی خود را فراموش نکرده و به همین دلیل همیشه به فکر حفظ یک منطقه حائل میان خود و آنگلو ساکسون‌ها است (Kaddorah, 2014: 5) و بنا بر وسعت سرزمینی خود همواره درصدد حفظ عمق استراتژیک خود بوده که از ۲۰۰ سال پیش تاکنون بر این محور استوار است که باید عمق استراتژیک زمینی آن قوی باشد. از این‌رو، اوکراین عمق استراتژیک روسیه و همان محلی است که آلمان نازی و ناپلئون به روسیه یورش بردند؛ بنابراین روس‌ها همواره تمایل به پیش روی به سمت غرب را داشته‌اند تا خطر تجاوز به خاک خود را کاهش دهند (ترابی و کیانی، ۱۳۹۳: ۱۴). حال برای غلبه بر این حس نامنی تاریخی چاره‌ای جز ممانعت از الحاق اوکراین به ناتو وجود ندارد و یا اینکه حتی الحاق این کشور به اتحادیه اروپا را نیز بسیار پرهزینه سازد؛ زیرا رهبران کرملین می‌دانند که برپایی امپراتوری آنها بدون تصرف اوکراین عملاً امکان‌پذیر نیست. روس‌ها می‌دانند که چه خواهان توازن با غرب و چه خواهان به دست آوردن هژمونی در قاره باشند چاره‌ای جز این ندارند که نگاه محوری به اوکراین داشته باشند. این امر منطبق با منطق جغرافیایی قدرت روس‌ها است که به اهمیت سرزمین تأکید دارند (دهشیار، ب، ۱۳۹۳: ۱۰۰). این گونه است که پوتین اوکراین را کشور برادر خود می‌داند زیرا با داشتن اوکراین در جبهه خود دیگر مجبور نیست که به دفاع از خط مقدم در مرزهای خود تکیه کند. اشغال و الحاق کریمه نشان‌دهنده تلاش برای دفاع از حق ژئوپلیتیک روسیه در مناطق مورد علاقه ممتاز خود می‌باشد. این سازگار با اهمیت اصل سرزمینی در اندیشه رهبران مسکو است.

بازیابی هویت روسی

عوامل تأثیرگذار بر هویت ملی و کانون اهداف سیاست خارجی روسیه از پنج عنصر تاریخ این کشور ریشه می‌گیرد؛ عنصر نخست، روسیه قدرتی بزرگ است و باید رفتاری در شان و جایگاه قدرت بزرگ داشته باشد. عنصر دوم، الگوی حاکم بر سیاست بین‌الملل، نظم نو واقع‌گرایی است؛ دولت محوری و قدرت محوری از اصول این نظم محسوب می‌شود. عنصر سوم، روسیه از ۳۰۰ سال قبل از پتر کبیر^۲ تا مدودیف در حوزه‌های اقتصادی، فناوری و نظامی در مواجهه با رقیبان خود با چالش‌هایی روبه‌رو بوده است و سعی دارد تا این

^۱. Napoleon Bonaparte

^۲. Peter the Great

عقب‌ماندگی را جبران کند. عنصر چهارم، دغدغه استراتژیک روسیه این است که برای جبران عقب‌ماندگی و تداوم پیشرفت، کدام یک از جنبه‌های هویت ملی یا نظم سیاسی و اقتصادی داخلی و جهت‌گیری سیاست خارجی و اولویت‌های آن را مورد تأکید قرار دهد. عنصر پنجم از حدود ۲۰۰ سال قبل، بحث اصلی این است که تا چه حد لیبرالیسم غربی الگو شایسته‌ای برای روسیه است و پیامد نزدیکی با غرب برای رسیدن به اهدافش چه می‌تواند باشد (Kuchins and Zevelev, 2012:147-148). آنچه مبنای هویت واحدهای سیاسی را تشکیل داده است در گذر زمان دچار تحول شده و از این رو در هر دوره‌ای اساس هویت یک واحد سیاسی موضوع خاصی بوده است. در خصوص روسیه آنچه هویت این کشور را شکل داده در چهار عنصر قومیت، مذهب، نظام سیاسی و جغرافیا؛ یعنی ویژگی‌های خاص قومی روس-اسلاو، مذهب ارتدکس، نظام استبدادی تزاری و مشخصات جغرافیایی آسیایی اروپایی است. در میان این عناصر در بسیاری مواقع همزیستی وجود داشته است، اما گاه نیز به تعارضاتی اساسی رسیده‌اند. احساس هویت ملی نخست بر اساس همبستگی قوم روس در درون قوم اسلاو شرقی شکل گرفت، اما با هجوم مغولان، کلیسای ارتدکس، محوری بود که احساس مشترک روس‌ها پیرامون آن جمع شد و سپس با ورود افکار جدید از غرب به تدریج نقش مذهب در مقابل قومیت اسلاو سست شد و با انقلاب کمونیستی ایدئولوژی سوسیالیسم جای مذهب و قومیت را گرفت. آنچه در روسیه جدید طی سال‌های اخیر مطرح شده نشان می‌دهد که برای این کشور هنوز مسئله هویت ملی یک مشکل اساسی است (کریمی، ۱۳۸۲: ۳۷).

روس‌ها آن‌هایی را که خون اسلاو در رگ‌هایشان جاری است را در حکم یک ملت متحد و یکپارچه با خود می‌دانند. این اسلاویسم موجب شده که روسیه همواره خود را حامی تمام اسلاوها قلمداد کند. حضور جمع زیادی از اسلاوها در جمهوری‌ها پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به‌طور بارز در دو کشور اوکراین و بلاروس موجب می‌شود که روسیه تلاش کند نقش پدر مآبانه یا برادر بزرگ را نسبت به آن‌ها اعمال کند. بر این اساس، روسیه کماکان اقرار خاص خود را دارد و از این منظر نه تنها متفاوت از غرب و شرق است، بلکه حس اقتدار و اعمال قدرت نسبت به دیگر کشورها را در خود تقویت می‌کند (زرگر، ۱۳۸۴: ۵۰). لذا یکی از مؤلفه‌های مهم و تأثیرگذار بر سیاست خارجی روسیه که در مورد بحران اوکراین هم به‌طور چشمگیری نمود پیدا کرده، عنصر هویت است.

منطق ژئوپلیتیک روسیه

واقعیات جغرافیایی طی تاریخ روسیه به طور چشمگیری راهنمای رفتاری رهبران این سرزمین بوده است. از پترکبیر تا ولادیمیر پوتین ملاحظات ژئوپلیتیک نقطه شروع برای فهم هر پدیده‌ای بوده است. این نکته شاید بیانگر توجه وافر روسیه به مقوله ژئوپلیتیک به جای داشتن دغدغه اشاعه ارزش‌ها، نهادها و ساختارها به مانند آمریکا باشد. روس‌ها جهان را از لنز ژئوپلیتیک می‌نگرند که محورهای آن در مقاله «محور جغرافیایی از تاریخ» هالفورد مکیندر^۱ در سال ۱۹۰۴ مطرح شد. مکیندر در این مقاله بر اهمیت ویژه اوراسیا تأکید می‌کند و اینکه نبرد قدرت، بین کشورهای دریایی اروپایی و قدرت زمینی روسیه را در برمی‌گیرد؛ یعنی که در فضای ژئوپلیتیک است که مبارزه برای محیط و قدرت شکل می‌گیرد (Kaplan R, 2014). حتی در نقطه مقابل در اهمیت دسترسی به آب‌های گرم، روسیه بر پایه یک جبر جغرافیایی و ژئوپلیتیک، چاره‌ای جز دسترسی تضمین شده به آب‌های دریای سیاه به عنوان دروازه ورود به مدیترانه و پیگیری اهداف منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای خود نداشته و این دسترسی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های این کشور مطرح بوده است. آلفرد ماهان^۲ در عرصه نظریه پردازی در خصوص اهمیت دریاها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از نظر وی از آنجایی که سرزمین‌ها در محاصره اقیانوس‌ها است، کشورهایی که اقیانوس‌ها را در کنترل داشته باشند از امکان بیشتری برای تبدیل شدن به یک قدرت جهانی برخوردارند؛ بنابراین روسیه برای تقویت جایگاه خود همواره نیازمند دسترسی به آب‌های آزاد است (ترابی و کیانی، ۱۳۹۳: ۱۳-۱۴). طی تاریخ نیز دسترسی به آب‌های آزاد از مهم‌ترین اهداف این کشور بوده و در این منطقه این دسترسی از طریق کنترل شبه جزیره کریمه محقق می‌شود.

روس‌ها خود را میراث دار اتحاد جماهیر شوروی می‌دانند و خواستار بازیابی آن قدرت هم هستند. این راهبرد که باید به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی مورد احترام قرار گیرند در تمامی سطح داخلی آن تقریباً پذیرفته شده است. آنها نمی‌خواهند، کشور عادی و به دور از بازی‌های ژئوپلیتیک در عرصه بین‌الملل باشند. از نظر آنها، حوزه خارج نزدیک، نخستین سنگر پدافندی برای حفاظت از امنیت ملی روسیه است (سیمبر و گل

¹. Halford Mackinder

². Alfred Thayer Mahan

افروز، ۱۳۸۸: ۹۰). پوتین نیز اوکراین را مهم‌تر از اروپا برای خود می‌داند و دلیل آن جغرافیا است زیرا دسترسی به آب‌های گرم و حفاظت از مرزهای روسیه در گروهی داشتن اوکراین است. واکنش سخت روسیه به بحران اوکراین و ضمیمه کردن کریمه که خودداری از احترام به تمامیت ارضی اوکراین بود، اساساً ناشی شده از واقعیات ژئوپلیتیک روس‌ها می‌باشد (Kaplan R, 2014). این اقدام اولین مورد پس از جنگ جهانی دوم است که یک قدرت اروپایی توانسته با وجود مخالفت شدید، بخشی از کشوری در قاره اروپا را به خاک خود اضافه کند و با واکنش شدید و ملموس جهانی روبه‌رو نشود. همچنین این واقعیت تاریخی را که نقطه ضعف روسیه، جنوب و به خصوص مناطق غربی آن است را نشان می‌دهد. این آگاهی به ناامنی تاریخی باعث شده که توسعه ارضی جایگاه استراتژیک را در منطق سیاست خارجی کرملین به دست بیاورد (دهشیار، ب، ۱۳۹۳: ۸۵)؛ بنابراین یکی از مهم‌ترین دلایل اهمیت اوکراین برای روسیه از حیث ژئوپلیتیک، تسلط بر این کشور باهدف تضمین دسترسی به دریای آزاد است.

بحران کنونی اوکراین به شکلی ادامه رقابت روسیه با آمریکا است که در بیش از شش دهه در اشکال مختلف در سراسر جهان به خصوص در اروپای شرقی مشهود بوده است. آمریکا می‌کوشد تا نظم دلخواه خود را که بر مبنای ارزش‌های لیبرال محور است را گسترش دهد؛ لذا اتخاذ سیاست‌های مثل گسترش ناتو به شرق و نفوذ در حوزه خارج نزدیک روسیه را در جهت منافع خود برآورد می‌کند. در مقابل، روسیه مخالف چنین نظامی است و تلاش‌های غرب در این حوزه را تهدیدکننده و ابرازی برای به حاشیه بردن خود تلقی می‌کند (ترابی و کیانی، ۱۳۹۳: ۱۰). این رقابت موجب شده که سیاست خارجی روسیه به‌سوی رویکرد تهاجمی پیش برود. در حال حاضر سیاست خارجی روسیه مسیری تقابل‌گرایانه را به خود گرفته که عامل آن سیطره هویت ژئوپلیتیک بر دستگاه دیپلماسی کرملین است تا بتواند دغدغه اصلی خود مبنی بر قدرت بزرگ شدن را پی گیرد. در مقیاس بزرگ‌تر روسیه حاضر به پذیرش جایگاه دومی در نظام بین‌الملل برای خود نیست. درواقع، گرایش غالب این کشور در ایفای نقش یک قدرت بزرگ مستقل در نظام کنونی است. این تفکر در دوران رهبری پوتین بسیار پررنگ شده است.

تا قبل از روی کار آمدن پوتین در سال ۲۰۰۰، دامنه نفوذ و فعالیت روسیه رو به کاهش بود، اما با تثبیت نسبی اوضاع و بهبود وضعیت سیاسی و اقتصادی، رویکرد انفعالی

مسکو به حاشیه رفت و به بیان دیگر سیاست‌های مستقل‌تری را در تقابل با غرب در راستای تأمین منافع ملی خویش اتخاذ کرد (حیدری، ۱۳۹۰: ۲۱۱). دولتمردان روس حوزه خارج نزدیک خود را جز منافع حیاتی خود تعریف کرده‌اند و حق مداخله در این مناطق را برای خود محفوظ می‌دانند. این مفهوم به حق اجازه توسل به زور در حوزه خارج نزدیک و نقش ابرقدرتی روسیه تأکید دارد که برای این نقش، مفهوم «دکترین مونروئه روسی»^۱ وضع گردید. از این منظر روسیه به‌عنوان یک قدرت جهانی صلاحیت نفوذ و مسئولیت لازم در امور بین‌المللی بخصوص در جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی در بالکان را دارد.

اوراسیاگرایی

اوراسیاگرایی یکی از نظریه‌های مهم درباره رویکرد سیاست خارجی روسیه است که به نظر می‌رسد، طی چند سال اخیر تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای نیز بر سیاست‌های کرملین داشته است. این نظریه با پافشاری بر هویت متمایز روسیه از غرب تأکید دارد که مسکو باید مواضع مستقلی در عرصه بین‌المللی اتخاذ کند. نظریه اوراسیاگرایی برای اولین بار در دهه ۲۰ میلادی و توسط افرادی مانند ورنادسکی^۲، ساویسکی^۳، فلوروفسکی^۴ و ساوچینسکی^۵ در مطرح گردید. جمله این افراد از اقتصاددانان و جغرافی‌دانان و فیلسوفان معروف و مطرح روسیه در آن زمان بودند. در این نظریه روسیه به‌عنوان یک کشور مستقل و دارای جغرافیای فرهنگی و قومی و اقتصاد متفاوت در نظر گرفته می‌شد که می‌توانست نقطه اتصال اروپا و آسیا باشد (Mileski, 2015:178). این اندیشه برگرفته از تفکرات ملی‌گرایانه روسی است. در واقع، ملی‌گرایی از مهم‌ترین اندیشه‌های تجدید حیات عظمت روسی شناخته می‌شود که از اهمیت زیادی برخوردار است به‌گونه‌ای که بسیاری از روس‌ها به دنبال آن بودند که ملی‌گرایی قومی را تبدیل به یک ایدئولوژی کنند. این گرایش پس از دو جنگ جهانی کلید خورد و پس از جنگ سرد به‌جایی رسید که برخی از روس‌ها در دهه ۹۰ میلادی پیشنهاد تأسیس «وزارت حفاظت گونه ژنی»^۶ را برای کمک به حفظ پاکیزگی نژادی فدراسیون

¹. Russia's Monroe Doctrine

². Vernadsky

³. Savicky

⁴. Florovsky

⁵. Suvchinsky

⁶. Ministry of Gene's Species Protection

روسیه مطرح کردند (بیلینگتون، ۱۳۸۵: ۱۰۱). اندیشه اوراسیاگرایی نیز توسط همین میهن پرستان و ملی گرایان مطرح گردید، اما در دوران سلطه کمونیسم بر اتحاد جماهیر شوروی، نتوانست در مقابل ایدئولوژی حاکم فرصت ظهور و بروز را پیدا کند و تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در حاشیه قرار گرفت تا این که در آغاز هزاره جدید و با پیشرفت نسبی روسیه، این تفکر در قالب اوراسیاگرایی جدید (نئو اوراسیاگرایی) به صحنه آمد.

الکساندر دوگین^۱ که وی را مغز متفکر پشت سیاست‌های کرملین نامیده‌اند از شناخته‌شده‌ترین متفکران حال حاضر روسیه و بنیان‌گذار جریان فکری نئو اوراسیاگرایی در این کشور است. وی معتقد است، روسیه باید حضوری اثرگذار در عرصه سیاست جهانی داشته باشد و رهبری جریان ضد لیبرال دموکراسی را به عهده بگیرد. ابداع این نظریه و تلاش برای افزایش مقبولیت آن باعث شده تا غربی‌ها رویکردی منفی درباره دوگین اتخاذ کنند. به‌عنوان مثال آمریکا نام وی را به اتهام گسترش تفکرات فاشیستی در لیست تحریم‌های خود قرار داده است.

وی منطقه اوراسیا را میراث روسیه می‌داند و معتقد است که این منطقه محیط سنتی روس‌ها بوده، لذا بر این نکته تأکید می‌کند که روسیه فعلی باید هدف اصلی سیاست خارجی خود را بر بازیابی تسلط خود بر این مناطق و حمایت از روس‌های ساکن آن قرار دهد. محیطی که دوگین برای تسلط روسیه تعریف می‌کند از غرب به اروپا از جنوب به آسیای مرکزی و از شرق به چین و حتی اقیانوس آرام نیز می‌رسد (Bassin, 2008:288). وی معتقد است که نظریه اوراسیاگرایی یک فرصت مناسب برای احیای قدرت ژئوپلیتیک روسیه است و این مسئله به کمک اقلیت‌های روسی در کشورهای دیگر تسهیل می‌یابد. دوگین اعلام می‌کند، «وقت آن رسیده که نظریه اوراسیاگرایی از یک نظریه عمومی و دانشگاهی به سیاست رسمی و واقعی دولت تبدیل شود زیرا اکنون زمان بازیابی احساس غرور ملی روسیه بزرگ است». به عبارت دیگر، راه نجات روسیه و رهایی از مشکلات، آن بازگشت به فرهنگ روسی و تقویت روس‌های خارج از مرزهای این کشور و عشق به اندیشه روسیه به‌عنوان یک قدرت مستقل است (Dugin, 2006:12). به نظر می‌رسد الکساندر دوگین و نظریه وی، تأثیری آشکار بر نحوه تفکر و رویکرد پوتین در قبال تحولات جهانی داشته و به نوعی

^۱. Aleksandr Dugin

هدایتگر آن است. دوگین معتقد است، روسیه به لحاظ فرهنگی به شرق تعلق دارد و باید به عنوان رهبر در برابر جهان تک قطبی «غربی-آمریکایی» بایستد. منظور وی از آنچه اوراسیا می نامد، روسیه بزرگ است که متحدانی از جمله ایران، ترکیه، چین، هند و برخی کشورهای اروپای شرقی دارد. وی در تعریف اوراسیاگرایی می گوید؛ اوراسیاگرایی یک فلسفه سیاسی با سه سطح خارجی، میانی و داخلی است. این نظریه در سطح خارجی، مشتمل بر جهان چندقطبی است، یعنی چندین مرکز جهانی تصمیم گیری وجود دارد که یکی از آنها اوراسیا است. منظور از اوراسیا، روسیه به همراه کشورهای شوروی سابق است. اوراسیاگرایی در سطح میانی، قائل به همگرایی کشورهای شوروی سابق در عین ایجاد الگو فراملی یعنی تشکیل دولت های مستقل است. نظریه اوراسیاگرایی در سطح سیاست داخلی نیز به مفهوم تعیین ساختار سیاسی جامعه با توجه به حقوق شهروندی بر اساس بخش هایی از الگو لیبرال و ملی گرایی است. این سه سطح، فلسفه اوراسیاگرایی است که بر مبنای آنها تنها یک نوع سیاست خارجی شکل می گیرد و آن هم مستقل از جهانی شدن، جهان تک قطبی، ملی گرایی، امپریالیسم و لیبرالیسم است. پس اوراسیاگرایی به طور کلی مدل منحصربه فردی از سیاست خارجی است (دوگین، ۱۳۹۱). وی این نظریه را برای امپراتوری شدن روسیه مطرح کرده است. نژاد، ملت، خون، جغرافیا و دولت مقدس روس-اسلاو، «گوشت و خون» این امپراتوری را تشکیل می دهند. دوگین، همچنین بر عنصر جغرافیا تأکید ویژه ای دارد. وی مرزهای مصنوعی را نمی پذیرد و مخالف سرسختانه پراکنده شدن اقوام در مرزهای مخالف است.

علاوه بر اندیشه های دوگین، سرگی کاراگانوف^۱ نیز با ارائه نظریه «ایدئولوژی میهن پرستانه»^۲ بر تقویت ایده نئو اوراسیاگرایی گام نهاده است. وی تأکید می کند که روسیه جدید باید از نژاد روس ها در خارج از مرزهای خود حمایت کند؛ زیرا روس تبارهای خارج از کشور نیز جزئی از ملت بزرگ روسیه هستند (Mileski, 2015:182). با این حال اگرچه که نظریات دوگین و کاراگانوف بر هویت روسی و حمایت از این نژاد در داخل و خارج از مرزهای این کشور به منظور بازگشت عظمت روسی تأکید دارد، اما نکته این است که یکی از اهداف مهم از ارائه این تفکر در دستگاه سیاست خارجی روسیه، برخوردار شدن از حق دخالت در امور داخلی دیگر کشورها می باشد. به بیان دیگر، وجود این دکترین این حق را به روسیه

¹. Sergey Karaganov

². Patriotic Ideology

می‌دهد که در هر کشوری که نژاد روس وجود دارد به حمایت از روس تبارها بپردازد و اگر زمانی این روس تبارها مورد هجمه و ظلم قرار گرفتند، بتواند به بهانه حمایت از آنها در امور داخلی آن کشور دخالت کند؛ همانند اتفاقاتی که در گذشته در گرجستان و امروز در اوکراین رخ داده است. نظریه اوراسیاگرایی جدید نقش برجسته‌ای را در تدوین سیاست خارجی روسیه به‌ویژه در دوران زمامداری پوتین داشته است که مهم‌ترین نمود آن در بحران اوکراین و الحاق شبه‌جزیره کریمه می‌باشد.

نگرش و اهداف روسیه نسبت به بحران اوکراین

موقعیت خاص ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک اوکراین موجب شده که هرکدام از قدرت‌ها برای دسترسی و نفوذ در این منطقه به دنبال فرصت‌های مناسبی باشند. این فرصت با شروع اعتراض‌های داخلی که نشان از تمایلات مختلف جریان‌های سیاسی این کشور به غرب یا روسیه می‌باشد اکنون فراهم شده است. بحران کنونی صحنه رویارویی قدرت‌های بزرگ از جمله روسیه و آمریکا و اتحادیه اروپا شده، نگرش و اهداف روسیه در بحران کنونی را در معیارهای زیر می‌توان جستجو کرد:

۱. نئو اوراسیاگرایی

پوتین توانست روسیه را با رویکردی جدید وارد عصر تازه‌ای از سیاست در نظام بین‌الملل کند. در این دوره، پوتین تقابل با غرب را آشکارتر و رادیکال‌تر دنبال می‌کند. سیاست جدید روسیه در بحران اوکراین نمودی آشکار دارد. پوتین و دولت‌ش از هر تقابلی با غرب در دوره جدید استقبال می‌کند. این رویکرد در تاریخ روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بی‌سابقه بوده است. اقدام وی در خصوص الحاق کریمه به روسیه بی‌انگیز حرکت وی در راستای افکار دوگین می‌باشد. در واقع با توسعه نسبی و بهبود یافتن اوضاع روسیه در ابتدای دهه اول قرن بیست‌ویکم، سیاستمداران کرم‌لین به حفظ منافع و خصوصیات ویژه روسیه همچون احیای نفوذ در جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی، حفظ تمامیت ارضی و جلوگیری از بی‌ثباتی در مرزها، ممانعت از تهدید نفوذ راهبردی سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای در این حوزه، حمایت از روس تبارهای ساکن در این منطقه متعهد شدند و فرصت را برای احیای مجدد خود و عرض‌اندام جهانی مناسب دیدند. این حرکت در

سال‌های اخیر با اندیشه نئواوراسیاگرایی عجین گشته است. دوگین به‌عنوان اصلی‌ترین متفکر این اندیشه معتقد به جذب سرزمین‌های اقماری شوروی سابق به روسیه است تا شرایط برای احیای امپراتوری روسی فراهم گردد.

بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های غرب برای رسیدن به یک‌راه حل رضایت‌بخش در مورد بحران اوکراین و ناتوانی آنها در مهار روسیه از نظر ژئوپلیتیک موجب شده تا به مانند دوران جنگ سرد مجدداً «روسیه هراسی» در غرب برانگیخته شود. غربی‌ها اعتبار چندانی برای نگاه تاریخی و ژئوپلیتیک روسیه در حوزه حیاط‌خلوت خود قائل نیستند. این برداشت نادرستی است که به دلیل عدم توجه کافی به ماهیت «بدبینانه دستگاه جبری منافع ژئوپلیتیک» مقامات روسیه رخ داده است (Ioffe, March 2014). همین کوتاهی در نادیده گرفتن اندیشه‌های ژئوپلیتیک روسیه موجب از دست دادن کریمه برای غرب و در اختیار داشتن این اندوخته ژئواستراتژیک برای مسکو شد. بحران اوکراین به‌طور مشخص نقطه شروع اجرای طرح احیاء امپراتوری روسیه است و دوگین آتش‌بیار این سیاست و یکی از محرکین تهاجم نظامی روسیه به اوکراین است.

یکی از گام‌های اصلی روسیه برای احیای قدرت گذشته خود ایجاد اتحادیه اوراسیاگرایی است. این اتحادیه در راستای اندیشه‌های نئواوراسیاگرایی روسیه است که با اوج‌گیری احساسات ملی‌گرایانه در روسیه و طرح پوتین برای تشکیل این اتحادیه، اوکراین نیز تحت فشار قرار گرفت که به اتحادیه بپیوندد. نپیوستن اوکراین طرح احیاء امپراتوری روسیه از طریق این اتحادیه را با علامت سوال بزرگی مواجه خواهد کرد و به همین دلیل پوتین به اشغال شبه‌جزیره کریمه و دخالت نظامی در قسمت‌هایی از اوکراین روی آورد تا زمینه‌های لازم برای اجبار این کشور به پیوستن به این اتحادیه را فراهم آورد (فراستی، ۱۳۹۴). اوکراین بهانه‌ای بود تا طرح احیاء امپراتوری روسیه با الگو تزاری وارد مرحله عملیاتی شود. غرب نیز ناگزیر است هم برای حفظ و افزایش وضعیت ابرقدرتی خود و تداوم نظم بین‌المللی مورد نظرش و هم ممانعت از ابرقدرتی روسیه به جلوگیری از طرح اوراسیاگرایی پوتین برخیزد. در گزارش دانشگاه هاروارد نیز تحت عنوان منافع ملی آمریکا موضوع ممانعت از تبدیل روسیه به یک قدرت اروپایی-آسیایی مورد تأکید قرار گرفته است (ترابی و کیانی، ۱۳۹۳: ۱۸). پوتین طرح اتحادیه اوراسیایی را با سرعت کلید زد و به‌پیش برد و توانست علاقه کشورهای مثل بلاروس، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و

حتی ابراز علاقه‌مندی سوریه، ویتنام، ترکیه و ایران را نیز برای همکاری در آینده به دست بیاورد. لذا جای تعجب نیست که ایالات متحده و حامیان غربی آن مخالفت خود را با اتحادیه اوراسیایی ابراز کرده‌اند و آن را تلاش برای برقراری مجدد اتحاد جماهیر شوروی می‌دانند (Korolev, 2014:3-4).

سیاست‌های مطرح شده، متعلق به اندیشه‌های نئو اوراسیاگراها است که معتقد به مأموریت تاریخی برای روسیه هستند. در واقع، هسته احیای تفکرات ژئوپلیتیک دوران جدید در اندیشه نئو اوراسیاگراها تجلی پیدا کرده است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بسیاری از روشنفکران روسی امید خود را برای بازگشت یک روسیه قدرتمند از دست داده بودند، اما با بهبود یافتن نسبی اوضاع این کشور در دهه اول قرن بیست و یکم، موجی از اندیشه‌های قدرت‌طلبی در میان روشنفکران روس ریشه دوانید. دوگین معتقد است که روسیه باید به سمت عظمت گذشته خود به صورت مستقل و خارج از چتر هژمونی آمریکا حرکت کند. وی به توسعه ارضی روسیه تأکید دارد و تجمع قدرت از طرق گسترش ارضی را تنها رفتار مناسب برای بازگشت قدرت گذشته روسیه می‌داند که بتواند با استفاده از این سیاست به تضمین امنیت و تمامیت ارضی خود دست پیدا کند تا در برابر غرب یک وزنه تعادل باشد. نئو اوراسیاگرایی وی بر قدرتمند شدن روسیه در میان کشورهای آسیایی و اروپایی استوار شده و هسته اولیه این حرکت بازگشت به اندیشه‌های ژئوپلیتیک است (Morozova, 2011:4-6). دوگین به دنبال ایجاد یک روسیه جدید است. این مطلب همان عبارتی است که ولادیمیر پوتین در تمجید از جدایی‌طلبان به زبان آورد و به افکار دوگین بازمی‌گردد. وی سال‌ها است که معتقد است، کریمه باید به روسیه بازگردانده شود؛ اتفاقی که با مقاومت پوتین در برابر غرب به واقعیت بدل شد. دوگین معتقد است که جنبش جدایی‌طلبان در شرق اوکراین روح روسی را بیدار کرده است. وی این جنبش را بهار روسی نامیده است. بهاری که احتمال دارد در آینده و در مسیر اوراسیاگرایی روسی دامن گرجستان و دیگر کشورهای حوزه خارج نزدیک روسیه را هم بگیرد.

۲. ژئوپلیتیک؛ عامل اساسی برای برتری روسیه در جهان

در میان جمهوری‌های بازمانده در اوراسیا، اوکراین از وضعیت منحصر به فردی برخوردار می‌باشد. اهمیت این کشور به حدی است که زیگنیو برژینسکی اعتقاد دارد،

اوکراین فضای جدید و مهم روی صفحه شطرنج اوراسیا و یک محور ژئوپلیتیک است که روسیه با آن می‌تواند به یک امپراتوری تبدیل شود. اوکراین دارای اهمیت استراتژیک برای روسیه است چراکه ورودی زمینی برای جنوب باختری روسیه می‌باشد و شبه‌جزیره کریمه مشرف بر ساحل روسیه در دریای سیاه و شهر سواستوپل^۱ واقع در کریمه پایگاه ناوگان دریایی روسیه در دریای سیاه است که این اهمیت ژئوپلیتیک کریمه را برای روسیه آشکار می‌سازد (آجیلی و آهار ۱۳۹۳: ۶۲-۶۳). از نظر ژئواکونومیک نیز، اوکراین محل ترانزیت ۸۰ درصد گاز طبیعی وارداتی اروپا از روسیه است. اهمیت این مسئله از آن رو است که در عصر کنونی، ژئوپلیتیک انرژی فصل جدیدی را در روابط بین‌الملل گشوده است. انرژی به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین متغیرهای ژئوپلیتیک در تعاملات بین‌المللی میان دولت‌ها و انتقال از مکان‌ها و فضاهای نیازمند انرژی، کنترل مسیرهای انتقال انرژی و مصرف انرژی برای حفظ سیادت جهانی و منطقه‌ای و به چالش کشیدن رقبا در نظام بین‌المللی عامل اساسی و تعیین‌کننده است (مجتهدزاده و رشیدی نژاد، ۱۳۹۰: ۱۰-۱۱)؛ بنابراین مشخص است که از همان ابتدای استقلال اوکراین، سیاستمداران روسی یک اوکراین مستقل را نمی‌توانستند قبول کنند و درصدد نفوذ در این کشور برآمدند (Kapeller, 2014:108). نیروهای ملی‌گرا در روسیه موافق هرگونه دخالت در اوکراین به نفع روسیه‌اند و این کشور را مستقل از خود نمی‌دانند. آنها از سقوط دولت یاناکوویچ^۲ به‌عنوان یک کودتا علیه رهبر مشروع یک دولت یاد می‌کنند به طوری که وزارت امور خارجه روسیه این اقدام را «انقلاب قهوه‌ای»^۳ توصیف کرد (Smith and Harari, 2014:30) و معتقد هستند که هر عقب‌گرد در حمایت از روس‌گرایان اوکراین به پیامدهای سیاسی جدی در خانه منتهی می‌شود و به‌عنوان یک شکست روشن برای کرملین درک شده است (Lukyanov, 2015). به همین جهت، مقامات روسیه با تمام قاطعیت به تصرف کریمه روی آوردند و مشاجرات غرب‌گرایانه و شرق‌گرایانه را تشدید کردند و این موضوع را به بحرانی ژئوپلیتیک تبدیل کردند. کرملین با تصاحب کریمه قادر به تهدید کردن اوکراین از سه جبهه شمال شرق، جنوب شرق و جنوب کریمه است و می‌داند که پیوستن اوکراین به ناتو بدون وجود این شبه‌جزیره دیگر از اهمیت چندانی برای

¹. Sevastopol city

². Viktor Yanukovich

³. The Brown Revolution

غرب برخوردار نیست (Schwartz, 2014). بنابراین باید دو چیز را در ذهن نگاه داشته شود، اول برای هر رهبر روسیه، اوکراین حیاتی است زیرا تأمین‌کننده بازار مورد نیاز و تأمین‌کننده حفاظت مرزی روسیه است و دوم، پوتین واقعا وقوع تنش و تظاهرات در اوکراین را محصول توطئه غرب می‌داند تا جلوی راهبرد روسیه را برای قدرت بزرگ شدن را بگیرد، وی این تحولات را تصادفی نمی‌داند (Kaplanf, 2014).

۳. هویت روسی؛ تجلی‌کننده روسیه بزرگ

در میان کشورهای جداشده از اتحاد جماهیر شوروی، اوکراین دولتی ویژه به شمار می‌رود زیرا از نظر قوم، زبانی و مذهبی اشتراکات زیادی با روسیه دارد و به قولی جدایی آن به نحوی به قلب هویت روسیه اصابت کرده است. اوکراین طی مدت سه قرن گذشته بخشی از روسیه بزرگ به شمار می‌آمده و نخستین دولت روسی در کی‌یف شکل گرفته است. گفته می‌شود، میلیون‌ها روسی معتقد هستند، بدون اوکراین غیرممکن است که از یک روسیه بزرگ و یا هر روسیه‌ای سخن گفته شود. تصور این که اوکراین یک کشور جدا از روس است، ضربه‌ای روحی برای مردم روسیه تلقی می‌شود؛ لذا هرگونه تعریف قومی و زبانی از هویت ملی، عملا در رفتار خارجی کرملین نسبت به کشورهای اوکراین و حتی بلاروس نمود می‌یابد (کرمی، ۱۳۸۲: ۵۶-۵۷).

نزول قدرت روسیه از یک جایگاه قدرت جهانی به یک قدرت درجه دوم، نوعی حس تحقیر میان روس‌ها را به وجود آورده است و این در حالی است که روس‌ها برای چندین سده در میان قدرتمندترین ملل جهان جای داشته‌اند و این تجربه تاریخی بر ذهن و روان آن‌ها تأثیر گذاشته و موجب حس برتری‌جویی در میان آنها شده است و لذا همیشه دوست دارند که در امور جهانی تأثیرگذار باشند. هویت روسیه از نظر نقشی به صورت یک هویت قدرتمند شکل یافته و این هویت بر سیاست خارجی این کشور تأثیر می‌گذارد. کشوری که می‌خواهد در قدرت باشد، همواره تلاش می‌کند که حتی با وجود مشکلات و کاستی‌های فراوان به چنین جایگاهی حتی به صورت نمایشی دست یابد (زرگر، ۱۳۸۴: ۵۲-۵۳). با ثبات نسبی به وجود آمده در روسیه که بخش زیادی از آن مدیون دلارهای نفتی این کشور است

یک اجماع برای به دست آوردن جایگاه گذشته خود به عنوان یک «قدرت بزرگ مستقل»^۱ میان رهبران روسی به وجود آمده است. این گرایش به وجود آمده در فرهنگ سیاست خارجی روسیه مطمئناً متأثر از هویت تاریخی این کشور می‌باشد.

در واقع، یک «سیاست متعادل»^۲ در فرهنگ روسی قرار دارد که به افکار کسانی همچون داستایوفسکی^۳ و تولستوی^۴ بازمی‌گردد که بر هویت مستقل، فکر و روح روسی تأکید دارد. فکر روحی که هم متمایز از شرق و هم غرب است. حال با سایه افکندن پوتین بر روسیه، سیاست خارجی این کشور چنین ماهیتی پیدا کرده است. وی در عین اینکه مرزهای هویتی خود را به طور مشخص از غرب و شرق جدا کرده است به جمهوری‌های جداشده از اتحاد جماهیر شوروی توجه ویژه‌ای داشته و به ویژه با تأکیدی که بر هویت اسلاوی می‌شود، دو جمهوری اوکراین و بلاروس در تماس بسیار نزدیکی با روسیه قرار گرفته‌اند (زرگر، ۱۳۸۴: ۷۸-۷۹). در این بین موقعیت ویژه ژئواستراتژیک اوکراین موجب شده تا این کشور طی تاریخ به طور مکرراً تحت سلطه فرمانروایی‌های مختلفی مانند روسیه تزاری، عثمانی، لهستان و ... قرار بگیرد و همین مسئله منجر به شکل‌گیری هویت‌ها و قومیت‌های گوناگون در مناطق مختلف این کشور شده که این تنوع قومیتی و هویتی سبب ایجاد شکاف در جامعه اوکراینی شده است (ترابی و کیانی، ۱۳۹۳: ۶). به طوری که بسیاری از مردم شرق و جنوب اوکراین متمایل به ملی‌گرایی قومی و پشتیبان روابط نزدیک به روسیه هستند و مهم‌ترین بخش صنعت این کشور از جمله صنایع سنگینی مثل ساخت‌وساز تجهیزات دفاعی در شرق کشور قرار دارد و برخلاف مناطق غربی که از نظر اقتصادی نیز ضعیف‌تر می‌باشند و خواستار ارتباط نزدیک با مجموعه غرب هستند در یک تضاد بزرگ هویتی قرار دارند (Woehrel, 2015:7). روسیه امروزی نیز واقف به اهمیت اوکراین می‌باشد و با تلاش برای حمایت از روس تبارهای حوزه خارج نزدیک خود به بازیگری در این مناطق می‌پردازد زیرا نمی‌تواند برای قدرت بزرگ شدن از ملاحظات هویتی-تاریخی خود در این کشورها چشم‌پوشی کند.

¹ Independent Great power

² Balancing Policy

³ Fyodor Dostoyevsky

⁴ Leo Tolstoy

۴. مقاومت در برابر گسترش ناتو

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تغییر موازنه قدرت در سطح بین‌المللی، بالا گرفتن هویت‌طلبی‌های قومی و ملی و حاکمیت ارزش‌های لیبرالیستی در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان واحدهای بازیگر در نظام بین‌الملل به‌عنوان شاخص‌های دگرگونی ژئوپلیتیک، زمینه را برای تغییر در نظام بین‌الملل مهیا ساخت. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فلسفه وجودی ناتو تغییر ماهیت یافت. ناتو از یک‌سو با افزایش تهدیدها به دنبال توسعه خود به سایر مناطق با هدف تضمین ثبات و امنیت یورو-آتلانتیک می‌باشد و از سوی دیگر با ابراز علاقه کشورهای تازه استقلال‌یافته برای پیوستن به ناتو روبه‌رو شده است (حیدری، ۱۳۹۰: ۲۳۱).

گام نخست ناتو برای رسیدن به شرق از دسامبر ۱۹۹۱ با حرکتی جدید تحت عنوان «شورای همکاری آتلانتیک شمالی»^۱ شروع شد. به‌تدریج تمامی اعضای سابق عضو ورشو به شورا پیوستند و تعداد اعضای آن به ۳۸ عضو رسید. با فشار کشورهای چک، مجارستان و لهستان در سال ۱۹۹۳، موضوع گسترش ناتو در دستورکار قرار گرفت و زمینه برای «برنامه مشارکت برای صلح»^۲ با پیشگامی آمریکا مطرح گردید (شغیعی و رضایی، ۱۳۹۰: ۴۷). تا پایان سال ۱۹۹۳ به‌جز تاجیکستان و روسیه سفید تمام جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سند پیوستن به برنامه مشارکت برای صلح را امضا کردند. تا پایان سال ۲۰۰۴ با عضویت کشورهای لهستان، چک، مجارستان، لتونی، استونی، لیتوانی، بلغارستان، رومانی، اسلوانی و اسلواکی تعداد اعضای ناتو به ۲۶ کشور افزایش یافت و به‌طور عملی وارد حوزه خارج نزدیک روسیه شد و نگاه‌ها به سمت دو کشور مهم گرجستان و اوکراین رفت (Kaddorah, 2014:6). این سازمان در نشست بخارست در سال ۲۰۰۸ با «طرح اقدام برای عضویت» برای عضویت گرجستان و اوکراین به‌طور عملی خط قرمز روسیه را هدف قرارداد به‌گونه‌ای که این اقدام با واکنش شدیدالحن پوتین مواجه شد که وی این اقدام را به‌منزله تهدید امنیت ملی روسیه قلمداد کرد (واعظی، ۱۳۸۸: ۲۸)؛ زیرا واقف به این امر است که روند گسترش ناتو و دیگر سازمان‌های غربی به شرق، منجر به بروز چالش‌های ژئوپلیتیک برای روسیه می‌شود. این امر به معنای

^۱. The North Atlantic Cooperation Council (NACC)

^۲. Partnership for Peace programme

نزدیکی سرزمینی اتحادیه اروپا به روسیه است. این مسئله یک تهدید ژئوپلیتیک می باشد که نارضایتی روس ها را همواره در پی داشته است.

ناتو برای محاصره کردن روسیه تنها به عضویت گرجستان، بلاروس و اوکراین نیاز دارد تا بتواند دسترسی کامل به مرزهای روسیه را داشته باشد. تلاش برای توسعه ناتو سبب توجه بیشتر روسیه به تقویت همگرایی در میان جمهوری های بازمانده از اتحاد جماهیر شوروی شد که گاهی در مسیر اتخاذ سیاست های تهاجمی بروز پیدا می کرد. روسیه از همان ابتدا که سران غرب در نشست ۲۰۰۸ بخارست سنگ بنای عضویت اوکراین در ناتو را پایه ریزی کردند خشم خود را نشان داد. سرگی لاوروف^۱ وزیر امور خارجه روسیه، بارها گفته است که روسیه تمام تلاش خود را برای جلوگیری از پیوستن اوکراین به ناتو به کار خواهد بست و این فرایند را خط قرمز خود می داند. در بحران اوکراین بر سر موضوع توافق نامه آزاد تجاری اوکراین با اتحادیه اروپا، هشدار شدید خود را به عواقب وحشتناک و فاجعه آور این اقدام اعلام کرد و از همان ابتدا به کاهش واردات از اوکراین و تهدید به قطع صادرات گاز روی آورد و با الحاق کردن کریمه به خاک خود این خط قرمز را نشان داد (Oguz, 2015:3) زیرا مردان کرملین آگاه هستند که اوکراین بدون کریمه دیگر از اهمیت گذشته برای غرب برخوردار نیست و شبه جزیره ای که ممکن بود در صورت الحاق نشدن به روسیه به عنوان یکی از پایگاه های ناتو دربیاید از دستان غرب خارج شد. می توان گفت که نگرانی روسیه در پیشروی ناتو به شرق بیشتر متأثر از سیاست توسعه منهای روسیه تجلی پیدا کرده است. دور کردن هویت تاریخی - ژئوپلیتیک روسی از حوزه خارج نزدیک و محاصره ژئوپلیتیک کردن این کشور در درون مرزهای جغرافیایی خود سبب تنزل قدرت اوراسیایی اش به آسیایی می شود که خلاف هویت نئو اوراسیاگرایی حاکم بر سیاست های روسیه است.

تحولات اخیر نشان می دهد که روسیه هرگز پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا و ناتو را نخواهد پذیرفت و فراتر از آن با وجود احساسات تاریخی ملی گرایی نسبت به اوکراین و موقعیت ویژه ژئوپلیتیک آن، خود را محق حضور در منطقه خارج نزدیک خود می داند. مسکو تلاش برای ادغام مجدد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی جمهوری های بازمانده اتحاد شوروی را در دستور کار قرار داده است به طوری که پوتین از این سیاست تحت عنوان «قلب

¹. Sergey Lavrov

سیاست خارجی روسیه^۱ نام می‌برد (Aron, 2013:4) که در این بین اوکراین یک دژ استراتژیک در آخرین نقطه جدایی روسیه از غرب است. آنها همچنین به دنبال حضور دائمی برای نیروی دریایی خود در دریای سیاه بدون داشتن دغدغه توافق با اوکراینی‌ها بودند که با الحاق کریمه توانستند به این پیروزی در سیاست خارجی خود دست یابند. این دستیابی به این معنا است که برتری سیاسی، امنیتی روسیه در این هارتلند تضمین می‌شود (Kaddorah, 2014:14-15). پوتین با این کار یک گام بزرگ را به سمت احیای سلطه خود در منطقه دریای سیاه برداشته تا علاوه بر ممانعت از پیوستن اوکراین به ناتو به سمت یکپارچه‌سازی این کشور و دیگر جمهوری‌های بازمانده برای احیای «جهان روسی» نیز خیز بردارد (Trenin, 2014:6). روسیه با ادعای میراث داری اتحاد شوروی خود را یک قدرت بزرگ می‌داند در حالی که اوکراین قدرتی درجه دو با منابع و امتیازات کمتری نسبت به روسیه محسوب می‌گردد که همواره نیز از بعد از استقلال مشکل بی‌ثباتی سیاسی را به هر نحوی داشته است. از یک سو مقامات مسکو، استقلال اوکراین را به رسمیت شناخته‌اند ولی از سوی دیگر بسیاری از مردم این کشور با اوکراین به‌مثابه کشوری مستقل و برابر برخورد نمی‌کنند. حتی در مقیاس بزرگ‌تر دولت ملی این کشور را موقتی می‌دانند و آرزوی الحاق دوباره آن را به خاک خود در سر می‌پرورانند (کرم زادی و خوانساری فرد، ۱۳۹۳:۱۵۵).

نزدیکی غرب به اوکراین خط قرمز روس‌ها به شمار می‌آید اما رهبران کاخ سفید در برهه‌هایی از تاریخ این خط قرمز را نادیده گرفته‌اند. سفر جان کری^۲ در مقام نخست‌وزیری ایالات متحده آمریکا به اوکراین در ژوئیه ۲۰۱۶ و گفتگو بر سر همکاری نظامی با این کشور، اهمیت اوکراین برای غرب را بیش‌ازپیش روشن می‌سازد. این اهمیت به‌گونه‌ای است که باراک اوباما^۳ رئیس‌جمهوری آمریکا در نشست سران ۲۸ کشور عضو ناتو در همین ماه در ورشو، سخت‌ترین مواضع را علیه روسیه اعلام کرد. وی از رهبران ائتلاف نظامی ناتو خواست تا محکم در برابر روسیه بایستند (پرس تی وی، تیر ۹۵). اوباما در این نشست روسیه را یک چالش در برابر غرب معرفی کرد و وظیفه ناتو در برابر روسیه را محافظت از اعضای این کشور به‌خصوص دولت‌های شرق اروپا در برابر آنچه «تهاجم روسیه» می‌خوانند اعلام کرد.

^۱. The heart of Russia's Foreign Policy

^۲. John Kerry

^۳. Barack Obama

نتیجه‌گیری

غالب شدن اندیشه‌های ملی‌گرایانه، هویت طلبانه و ژئوپلیتیک بر سیاست خارجی روسیه طی چند سال اخیر بیانگر ورود و تعهد به تفکر نئوآوراسیاگرایی در سیاست خارجی روسیه است. اندیشه‌ای که در پی کسب بالاترین جایگاه با هویت مستقل برای روسیه در منطقه و جهان با برخورداری از احترام و پرستیژ بین‌المللی است. در این مقاله نیز سعی شد که با استفاده از گزاره‌های مطرح در این اندیشه نظیر واقعیت‌های ژئوپلیتیک، هویتی و ملی‌گرایانه به تبیین تأثیرگذاری مؤلفه‌های این تفکر در رفتار خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین پرداخته شود. مهم‌ترین یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست خارجی روسیه فعلی به حد قابل توجهی تحت تأثیر اندیشه‌های امپراتور مآبانه الکساندر دوگین است. وی در مسیر بازیابی قدرت گذشته روسیه برای رقابت‌های ژئوپلیتیک به‌ویژه در حوزه خارج نزدیک روسیه ارزش بسیاری قائل است. دوگین که یک نظریه‌پرداز حکومتی است سعی کرده تا اندیشه نئوآوراسیاگرایی را بر سیاست خارجی این کشور حاکم نماید. نمود این امر در بحران اوکراین رقم خورده است. اوکراین مهم‌ترین سنگر امنیتی روسیه است لذا هم جریانات روس‌گرا و هم جریانات غرب‌گرا به اوکراین به‌عنوان یک طعمه ژئوپلیتیک می‌نگرند.

در همین راستا پوتین توانست با بازگرداندن کریمه به روسیه به یک موفقیت بزرگ دست یابد؛ چراکه از دیدگاه وی برتری غرب در بحران اوکراین تهدیدی علیه حاکمیت سیاسی- هویتی و تهدیدی بزرگ علیه تمامیت ارضی این کشور محسوب می‌شود. پیروزی غرب در این بحران می‌تواند محاسبات ژئوپلیتیک را به ضرر روسیه رقم بزند که موجب از بین رفتن جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل می‌شود. به همین جهت و تحت دکترین پوتین که دستیابی به هژمونی منطقه‌ای در راستای نئوآوراسیاگرایی است، کریمه باید جزئی از روسیه باشد این بحران با الحاق کریمه که برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم است که یک کشور اروپایی توانسته بخشی از کشور دیگری را در اروپا با وجود مخالفت‌های شدید به خود اضافه کند، یک نقطه عطفی در مناسبات بین‌المللی ایجاد کرد که سبب تقابل قدرت‌های بزرگ در عرصه منطقه‌ای و جهانی شد. مسکو با پیروزی در خارج نزدیک، موفقیت‌های اخیر در بحران سوریه و تسلط بر کریمه درصدد نمایش قدرت خود برای کسب شان و جایگاه هژمونیک در منطقه و قدرت بزرگ در سطح جهان است. این همان مسیری است که الکساندر دوگین برای احیای عظمت گذشته روسی در نظریه خود اعلام کرده است.

سیاست خارجی تهاجمی روسیه در طی چند سال اخیر در قبال جنگ گرجستان، سامانه سپر دفاع موشکی، همراه شدن با چین، ایران و سوریه برای رقابت با ایالات متحده، کنترل مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، ایجاد اتحادیه گمرکی اوراسیا و الحاق شبه جزیره کریمه از دیگر مؤلفه‌های نئو اوراسیاگرایی دوگین است که بیانگر اتخاذ سیاست افزایش قدرت در سیاست خارجی با رویکرد مقابله‌ای با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا است. این شرایط با حاکم شدن فضای ژئوپلیتیک گذشته روس‌ها بر مقامات این کشور به رقابت‌های ژئوپلیتیک و استراتژیک در جهان و به‌ویژه در خارج نزدیک منجر شده است.

مسئله‌ای که در این بین برای ایران مهم است این است که بتواند برای آینده دستگاه دیپلماسی کشور، خط و مشی واقع‌بینانه‌ای را در رابطه با روسیه ترسیم نماید. آنچه در این مقاله گفته شد، گواهی بر بی‌اعتمادی روس‌ها است زیرا استراتژی این کشور فقط معطوف به بازیابی هژمونی خود در منطقه و جهان می‌باشد و به سایر کشورها صرفاً تا جایی و تا زمانی بها می‌دهند که نیازشان اقتضا کند. این سیاست نمی‌تواند مبنایی برای شراکت بلندمدت و شکل‌گیری روابط استراتژیک باشد؛ بنابراین جمهوری اسلامی باید بداند که روس‌ها حاضر به هزینه کردن برای دیگران نیستند، مگر اینکه طرف مقابل یک وزنه تقریباً برابر با روسیه باشد یا به هر نحوی در مسیر تأمین منافع ملی آن بتواند نقش بسزایی را نسبت به دیگر دولت‌ها داشته باشد.

منابع و مأخذ

- آجیلی، هادی و لیلا آهار (۱۳۹۳)، "نقش منافع اقتصادی روسیه و اتحادیه اروپا در بحران اوکراین (۲۰۱۴ میلادی)"، فصلنامه سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۹۸.
- اتوتایل، ژناروید، دالبی، سیمون و پاول روتلج (۱۳۸۰)، *اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم*، ترجمه: محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: وزارت امور خارجه.
- بیلینگتون، جیمز (۱۳۸۵)، *روسیه در جستجوی هویت خویش*، ترجمه: مهدی سنایی، تهران: نشر ایراس.
- "اوباما رهبران ناتو را به ایستادگی در مقابل روسیه فراخواند"، پرس تی وی، ۱۳۹۵/۴/۱۸، قابل دسترسی در:
<http://www.presstv.ir/DetailFa/2016/07/08/474205/Obama-NATO--Russia->
- ترابی، قاسم و فریبا کیانی (۱۳۹۳)، "تبیین سیاست خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین از منظر واقع‌گرایی ساختاری تدافعی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۷.
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۹۰)، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: انتشارات پاپلی.
- حیدری، غلامحسین (۱۳۹۰)، "جایگاه ژئوپلیتیک قفقاز در سیاست قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای"، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر رضا، شماره ۷.
- دادس، کالاز (۱۳۹۰)، *ژئوپلیتیک*، ترجمه: زهرا پیشگاهی فرد و محمد زهدی گهر پور، تهران: انتشارات زیتون سبز.
- دوگین، الکساندر (۱۳۹۱)، "اوراسیاگرایی، ایران و سیاست خارجی روسیه"، گفتگو با ایراس، ۱۳۹۱/۱/۲۷، قابل دسترسی در: www.iras.ir/vdcirzar.t1apz2bcct.html
- دهشیار، حسین. الف، (۱۳۹۳)، "گسل‌های داخلی، تنیدگی‌های داخلی، منطق ژئوپلیتیک قدرت و رویارویی برای شبه‌جزیره کریمه"، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، شماره ۹.
- دهشیار، حسین. ب، (۱۳۹۳)، "سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین: گریزناپذیری بحران"، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۱.
- رضایی، علی‌رضا (۱۳۸۹)، "الگوی روسیه از نظم در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد: نظم موازنه محور"، فصلنامه مطالعات سیاسی، شماره ۷.
- زارعی، معصومه (۱۳۹۱)، *سیاست خارجی روسیه در قبال اتحادیه اروپا در قبال پوتین*، تهران: انتشارات آوا.
- زرگر، افشین (۱۳۸۴)، "تعارض هویتی در سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۵.

- سیمبر، رضا و محمد گل افروز (۱۳۸۸)، "فرصت‌های مشترک ایران و روسیه در عرصه ژئوپلیتیک انرژی؛ وضعیت فعلی و چشم‌انداز"، فصلنامه راهبرد توسعه، شماره ۱۹.
- شاپوری، مهدی (۱۳۹۳)، بحران اوکراین، زمینه‌ها، بازیگران و پیامدها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شفیع، نوذر و مسعود رضایی (۱۳۹۰)، "جنگ روسیه و گرجستان: زمینه‌ها و محرک‌های اثرگذار"، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، شماره ۹.
- شلاپنتوخ، دمیتری (۱۳۹۴)، تصویر ایران از دید نخبگان روس، ترجمه: سعید خاوری نژاد، تهران: وزارت امور خارجه.
- فراستی، علی (۱۳۹۴)، "بررسی اندیشه‌های الکساندر دوگین، فیلسوف سیاسی روس"، ۱۳۹۴/۱۰/۲۸، قابل دسترسی در: <http://www.dinonline.com/doc/interview/fa/6177>
- کرم زادی، مسلم و فهیمه خوانساری فرد (۱۳۹۳)، "بررسی روابط اوکراین و روسیه: ریشه‌یابی زمینه‌های بحران ۲۰۱۴"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۶.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۲)، "هویت ملی، سیاست روسیه در خارج نزدیک"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۴.
- کولایی، الهه (۱۳۹۲)، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، تهران: وزارت امور خارجه.
- عطایی، فرهاد و فاطمه تفتیان (۱۳۹۳)، "قدرت‌یابی دوباره روسیه در نظام بین‌الملل و افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه ۲۰۰۸-۲۰۰۰"، فصلنامه سیاست، شماره ۲.
- عطایی، فرهاد و اعظم شیبانی (۱۳۹۰)، "زمینه‌های همکاری و رقابت ایران و روسیه در آسیای مرکزی در چارچوب ژئوپلیتیک"، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ۴، شماره ۸.
- عمادی، سید رضی (۱۳۸۹)، "عوامل تأثیرگذار بر تصمیم‌سازی خارجی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۰.
- مجتهدزاده، پیروز و حسین ربیعی (۱۳۸۸)، "بررسی الگوهای حل‌وفصل منازعات و ارائه مدل بهینه حل منازعات سرزمینی"، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ۵، شماره ۱.
- مجتهدزاده، پیروز و احمد رشیدی نژاد (۱۳۹۰)، "تحلیل ژئوپلیتیک سیاست خارجی روسیه در رابطه با برنامه اتمی ایران ۲۰۰۸-۲۰۰"، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۲۲.
- نوری، علی‌رضا (۱۳۸۹)، سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین؛ اصول‌ها و روندها، تهران: دانشکده و پژوهشکده پیامبر اعظم (ص) مرکز مطالعات راهبرد بین‌الملل.
- واعظی، محمود (۱۳۸۸)، "پیامدهای بحران گرجستان"، راهبرد، شماره ۵۱.

- Aron, Leon (2013), "The Putin Doctrine", *Foreign Affairs*, March 8. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/russian-federation/2013-03-08/putin-doctrine>, Accessed on: 8/3/2013.
- Baev, Pavel K (2012), "Defying That Sinking Feeling Russia Seeks to Uphold Its Role in The Multistructural International System in Flux", *Strategic Studies Institute*, September.
- Bassin, M (2008), "Eurasianism "Classical" and "Neo": *The Lines of Continuity*, No.17.
- Dugin, A (2006), "Kondopoga: a Warning Bell". *Russia on Global Affairs*, Vol. 4. No. 4.
- Harutyunyan, Gagik (2007), "A Multipolar Cold War", *21-St Century*, No.1.
- Haukkalaa, Hiski(2008), "Russian Reactions To The European Neighborhood Policy"*Problems Of Post-Communism*, Vol. 55. No. 5.
- Ioffe, Julia (2014), "While The West Watches Crimea, Putin Cleans House In Moscow", *The New Republic*, Available at: <https://Newrepublic.Com/Article/117007/While-West-Watches-Crimea-Putin-Cleans-House-Moscow>, Accessed on: 14/3/2014.
- Kaplan, Robert D (2014), "Crimea: The Revenge of Geography?", Mar 14, Available at: <http://www.forbes.com/sites/stratfor/2014/03/14/crimea-the-revenge-of-geography/#901dded2f306>, Accessed on: 14/3/2014.
- Kaplan, Fred (2014), "How to Punish Putin": Available at: http://www.slate.com/articles/news_and_politics/war_stories/2014/03/how_to_punish_vladimir_putin_for_the_ukraine_crimea_crisis.html, 4/3/2014.
- Kassianova, Alla (2001), "Europe-Asia Studies "Russia: Still Open to The West? Evolution of The State Identity In The Foreign Policy And Security Discourse", *Europe-Asia Studies*, Vol. 53. No. 6.
- Koshkin, Pavel (2015), "Some You Win, Some You Lose: Russia's Foreign Policy In 2015", *Russia Direct*, November 30. Available at: <http://www.russia-direct.org/qa/some-you-win-some-you-lose-russias-foreign-policy-2015>, 30/11/2015.
- Kappeler, Andreas (2014), "Ukraine and Russia: Legacies of the Imperial Past and Competing Memories", *Journal of Eurasian Studies*, 5.
- Korolev, Alexander (2014), "The Ukrainian Crisis and the End of the Cold War", *Cag Commentry Series the Ukrainian Crisis and the Changing World Order, Working Paper Series*.

- Kaddorah, Emad (2014), "Flashpoint Ukraine: The Pivot of Geography in Command of the West's Eastern Gateway", *Arab Center for Research and Policy Studies*.
- Kuchins, Andrew and C- Zevelev Igor A (2012), "Russian Foreign Policy: Continuity in Change", *The Washington Quarterly*, Winter, No. 35.
- Lukyanov, Fyodor (2015), "Putin Wants Peaceful Coexistence With the West", *Russia in Global Affairs*, Available at: <http://eng.globalaffairs.ru/redcol/Putin-Wants-Peaceful-Coexistence-With-the-West-17421>, Accessed on: 19/4/2015.
- Mileski, T (2015), "Identifying the New Eurasian Orientation in Modern Russian Geopolitical thought", *Eastern Journal of European Studies*, Vol. 6. No. 2.
- Morozova, N (2011), "The Politics of Russian Post-Soviet Identity: Geopolitics, Eurasianism, and Beyond", *Doctoral Dissertation, Central European University*.
- Plano, J. & Olton, R (1998), *The International Relation Dictionary*. Fourth Edition, Longman.
- Oğuz, Şafak (2015), "Nato's Mistakes That Paved The Way For Russia-Ukraine Crisis", *Karadeniz Araştırmaları*, No. 45.
- Ruiz González, Francisco J (2013), "The Foreign Policy Concept Of The Russian Federation: A Comparative Study", *Ieee Framework Document*, 6.
- Smith, Ben and Harari, Daniel (2014), "Ukraine, Crimea and Russia", *House Of Commons Library*, Research Paper 14/16.
- Sergunin, Alexander A (2004), "Discussions Of International Relations In Post Communism Russia", *Communist And Post-Communist Studies*, Vol. 37. No. 1.
- Schwartz, Paul N (2014), "Crimea's Strategic Value to Russia", *Center for Strategic and International Studies*, Available at: <http://csis.org/blog/crimeas-strategic-value-russia>, 18/3/2014.
- Taylor, P (1993), *Political Geography. Longman Scientific*, Third Edition, England. 352 p.
- Tsygankova, Andrei P. & Tsygankov Pavel A. (2004), "New Directions in Russian International Studies: Pluralization, Westernization, And Isolationism", *Communist And Post-Communist Studies*, Vol 37, No. 1
- Tsygankov, Andrei (2015), "Vladimir Putin's Last Stand: The Sources of Russia's Ukraine Policy", *Post-Soviet Affairs*, Vol. 31. No.4.

- The Foreign Policy Concept of The Russian Federation, Russianmission.Eu on 12 July 2008. Available at: [Http://Www.Russianmission.Eu/Userfiles/File/Foreign_Policy_Concept_English Pdf](Http://Www.Russianmission.Eu/Userfiles/File/Foreign_Policy_Concept_English_Pdf), Accessed on: 12/7/2008.
- Text Of Newly-Approved Russian Military Doctrine, Carnegie Endowment For International Peace, 5 February 2010, Available at: <Http://Carnegie-Mec.Org/2010/02/05/Text-Of-Newly-Approved-Russian-Military-Doctrine>, Accessed on: 5/2/2010.
- Trenin, Dmitri (2014), "The Ukraine Crisis and The Resumption of Great-Power Rivalry", *Carnegie Moscow Center*, July.
- Woehrel, Steven (2015), "Ukraine: Current Issues and U.S. Policy", *Congressional Research Service*, February 12.